

رند پارسا مکتب فکری حافظ

علی (م. ۱) فلاح

دانشجوی دکتری ادبیات دانشگاه تهران

□ کلمه‌ی رند در کتب لغت با دو بار معنایی متضاد آمده است: یکی حيله‌گری و کلک و کلاه؛ و دیگری سلامتی و صلاح و اصلاح.

«مرد محیل و زیرک و بی‌باک و منکر و لالابالی و بی‌قید باشد و ایشان را از این جهت رند خوانند که منکر اهل قید و صلاح‌اند، و شخصی که ظاهر خود را در ملامت دارد و باطنش سلامت باشد.»^۱

در جایی دیگر صفت ریاشناسی به رند منتسب شده است.

«آنکه با تیزی بینی و ذکوت خاصی مراییان و سالوسان را چنان که هستند شناسد، نه چون مردمی عامی.»^۲

فرهنگ معین علاوه بر نسبت دادن صفت حيله‌گری و لالابالی‌گری که همان بی‌قیدی است، خدا محوری را نیز به‌عنوان یک قید مثبت به رند منتسب دانسته است.

«آن که ظاهر خود را در ملامت دارد و باطنش سالم باشد، آن که شراب نیستی دهد و نقد هستی سالک بستاند، آن که از اوصاف و نعوت و احکام کثرات و تعینات مبرا گشته ... [موانع؟] محو و فنا را از خود دور ساخته و تقید به هیچ قید ندارد، بجز الله، باریک بینان، کسانی که دقیقه‌ای از دقایق تحقیقات را فرو نگذارند.»^۳

شعرا و نویسندگان نیز برای طرح ذهنی خویش و قهرمان‌های داستان‌هایشان نیازمند کلماتی (سمبل‌ها، نشانه‌ها و نمادهایی) هستند تا درون‌مایه‌ی اندیشه و فکر خویش را در قالب آن کلمات و الفاظ ارائه نمایند و بر آن هستند تا به‌صورت رمز پیام‌های ماورایی را که حاصل تجربه و کشف و شهودشان

پی‌نوشت

- ۱- برای ملاحظه‌ی این شیوه از حافظ شناسی ر. ک. خرمشاهی، بهاء‌الدین، حافظ، ۱۴۵-۱۵۰.
- ۲- ر. ک. ذکوتی قراگزلو علی رضا، حافظیات، ۲۶۴-۲۷۹.
- ۳- برای نمونه ر. ک. شاملو، احمد، حافظ شیراز.
- ۴- درگاهی، محمود، حافظ و الهیات رندی، تهران، قصیده سرا، ۱۳۸۲.
- ۵- برای یک نمونه ر. ک. اهور، پرویز، کلک خیال انگیز، ۷۲۴.
- ۶- تفصیل این مطلب را در حافظ و الهیات رندی ببینید.

۷- ناصر خسرو یکی از هوشیارترین منتقدان وضعیت دینی، اندیشه و اخلاق دین‌داران در تمام دوره‌ی شعر سنتی است، و با آن که پای‌بندی و علاقه‌ی شدید دینی دارد، پرخاشگری و اعتراض او در برابر رهبران دینی عصر خود گاه از پرخاش‌های حافظ نیز شدیدتر است. اما همان گرایش و علاقه‌ی دینی موجب شده است که روشنفکران زمانه‌ی ما او را غالباً یا نادیده بگیرند و یا آماج انکار و نکته‌گیری قرار دهند! آوردن یک نمونه از انتقادهای او از شریعت حاکم می‌تواند شباهت او و حافظ را در این کار نشان دهد. گرایش او به آیین فاطمی‌ها مساله‌ی بعدی است:

علما را که همی علم فروشند بین برچ و به‌حریصی چو گراز هر یکی هم‌چو نهنگی و ز بس جهل و طمع دهن علم فراز و دهن رشوت باز گرش پنهانک مهمان کنی از عامه به شب طبع ساز و طربی یا بیش و رودناز نیم از آن کاین‌ها بردین محمد کردند گر به ما دست بیابد نکند ترک طراز...
دیوان - ناصر خسرو

۸- ر. ک. دورانت، ویل و آریل، تاریخ تمدن، عصر ولتر، ۶۸۰.

۹- همان کتاب، ۵۴۶.

۱۰- ترنر، برایان، ماکس و وبر و اسلام، ترجمه‌ی سعید وصالی، ۳۰۵.

۱۱- شریعتی، علی: «اگر پاپ و مارکس نبودند» در کتاب **مذهب علیه مذهب**، ۲۱۶.

۱۲- استیس، و. ت. عرفان و فلسفه، ترجمه‌ی بهاء‌الدین خرمشاهی، ۳۵۴.

۱۳- البته در این جا وجدان علمی اقتضا می‌کند که میان رفتار کلیسا و پاپ‌ها و کشیشان مسیحی عصر ولتر با رفتار سازمان دینی و شریعتمداران و سران اعتقادی عصر حافظ مقداری تفاوت بگذاریم. آنچه را که کلیسا و کشیشان آن در عصر ولتر و یا دوره‌های دیگر در پیش گرفته بودند به راستی بارها زشت تر و سیاه تر از آن چیزی بود که در دنیای اسلام و عصر حافظ پیش آمده بود. برای وقوف به این تفاوت ر. ک. دورانت، ویل و آریل، تاریخ تمدن ج، ۹ عصر ولتر و نیز ج، ۵ بخش پاپ‌های آوینیون.

در نتیجه ممکن است که همه‌ی آن واکنش‌های سیاسی - اعتقادی را، نوعی بهانه‌جویی و دستاویز برای طرح آیین خوش‌باشی و کام‌گیری‌های هذنیستی بخوانند، اما در هر حال سخن این است که چنان‌چه حافظ در وضعیت اجتماعی و فرهنگی متفاوتی قرار می‌گرفت و با دین‌داران اصیل و آزده‌ای رویارو می‌شد که دین‌داری را وسیله‌ی دست‌یابی به موقعیت‌های دنیایی و فریب مردم قرار نمی‌دادند، آن‌گاه قضاوت دیگری درباره‌ی دین و کارنامه‌ی آن می‌کرد و تأمل بیشتری در اصول و مبانی آن می‌نمود. اما دریغ که روزگار او چنین فرصتی را در اختیار حافظ نگذاشت!

یادآوری و نتیجه‌گیری

شعر حافظ شعری است تنیده با عناصر فرهنگ دینی و پیچیده در آرا و اندیشه‌ها و اعتقادات مومنانه؛ تا جایی که در یک نگاه سطحی بدان جز پای‌بندی به شعائر و فرایض دین چیز دیگری در آن نمی‌توان یافت. تفسیرهای رسمی اندیشه‌ی حافظ او را شاعری عارف، دین‌دار و پای‌بند مبانی و اصول و فروع دین می‌دانند. در این تفسیرها حافظ، جز دغدغه‌ی دین‌داری و دریافت‌های عارفانه هیچ دل‌مشغولی دیگری ندارد. برخی از اقارارات حافظ در باب سرخیزی، قرآن‌خوانی، و... نیز چنین برداشتی از اندیشه و آیین او را تأیید می‌کنند. اما بسیاری از ابیات شعر او و به‌ویژه خطوط عمده و اصلی تفکر فلسفی و هستی‌شناسانه‌ی او مشتعل بر آراء، اندیشه‌ها و تقریرهایی تردید‌آورانه و انکارآمیز، ور وی گردانی از دین و دین‌داران و دعوت به کام‌جویی و لذت‌گرایی است. حال چنانچه بخش عمده‌ای از این راهبردها، ریشه در همان اندیشه‌های فلسفی و هستی‌شناختی حافظ داشته باشد باز هم در این میان تأثیر تعیین‌کننده‌ی شریعت حاکم بر عصر او و رفتار و اخلاق سران اعتقادی آن را در تکوین شخصیت و تشدید اندیشه‌های حافظ نادیده نمی‌توان گرفت. ■

می‌باشد ملموس نمایند.

لذا حافظ با یک بازآفرینی و طرح نو، رند را در قالب یک مکتب معرفی می‌کند و انسان آرمانی خویش را در خصوصیات و ویژگی‌ها و صفات متضادی که برای رند قائل می‌شود، می‌یابد.

دکتر زرین کوب در کتاب **از کوچه رندان** به دو رند اشاره می‌کند که رد پای هر دوی آن‌ها در دیوان حافظ روشن و واضح است:

۱- یکی با نام شاه شجاع که بر علیه پدر خویش «امیر مبارزالدین» قیام کرد و به جای او که انسانی متشرع و محتسب و متعصب در امور دینی بود، بر تخت نشست و شادخواری و بی‌بند و باری آغاز نمود.

«این شاه شجاع مثل پدر، تندخوی و حتا بد زبان بود، اما طنز و ظرافت رندانه را هم گه‌گاه بر این مرده ریگ (ارث) پدر می‌افزود... مثل یک رند واقعی خود را از هر قیدی آزاد حس می‌کرد، نه علاقه‌ای نسبت به پدر داشت، نه نسبت به برادران و حتا اگر لازم می‌دید، از کور کردن و کشتن فرزند نیز مضایقه نداشت»

۲- اما رند دیگر خود حافظ است، که خود را فراتر از همه می‌داند و چون به این ظرفیت بی‌انتهای وجود انسانی خویش واقف گشت، سرش به دینی و عقبی فرود نمی‌آید، تبارک‌الله از این فتنه‌ها که در سر ماست. در این‌جا حافظ رند برتری است، در عین حال که در داخل گود زندگی اجتماعی است اما طبع لطیف و فکر وفاداش از بیرون گود جنبه‌های افراطی تعبّد و زهد و سخت‌گیری و تعصب و جنبه‌های تفریطی آن یعنی شادخواری و بی‌بندوباری را نظاره‌گر است و بدین جهت هشدار می‌دهد:

دلا دلالت خیرت کنم به راه نجات

مکن به فسق مباهات و زهد هم مفروش
سزنگونی حکومت متعصب و سخت‌گیر محتسب امیر مبارزالدین
به‌دست پسرش که لابلالی‌گری و فسق را پیشه‌ی خودساخته بود، شأن
نزول غزلی شد که باهم آن را مرور می‌کنیم:

سحر ز هاتف غیبم رسید مژده به گوش
که دور شاه شجاع است می دلیر بنوش
شد آن‌که اهل نظر برکناره می‌رفتند
هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش
به صوت چنگ بگوئیم آن حکایت‌ها
که از نهفتن آن دیگ سینه می‌زد جوش
شراب خانگی ترس محتسب خورده

به روی یار بنوشیم و بانگ نوشانوش
ز کوی میکده دوشش به‌دوش می‌بردند

امام شهر که سجاده می‌کشید به دوش
دلا دلالت خیرت کنم به راه نجات

مکن به فسق مباهات و زهد هم مفروش
محل نور تجلی است رأی انور شاه

چو قرب او طلبی در صفای نیت کوش
به‌جز ثنای جلالش مساز ورد ضمیر

که هست گوش دلش محرم پیام سروش
رموز مصلحت ملک خسروان دانند

گدای گوشه‌نشینی تو حافظا مخروش
اما این فتنه‌ها چیست که در سر این رند دوم (حافظ) افتاده است؟
آیا او منکر است و انکار او از دانایی است؟ یا به نوعی از شک گرفتار شده
است که تحسین برانگیز و ستودنی است و به‌خاطر سازنده بودنش آن را
مبارک می‌داند (تبارک‌الله از این فتنه‌ها)

«اما کسی که به جزم و یقین یک حافظ خلوت‌نشین ساده دل قانع
نیست، پیداست که باطنش باید به نوعی شک هم آلوده باشد، البته نه
شک یک ملحد که ایمان را به خاطر عقل نفی می‌کند، بلکه شک یک
عارف که عقل را به خاطر عجزی که از درک ایمان دارد در خور تحقیر
می‌یابد.»^۵

پس فتنه‌هایی در سر این رند است که مثبت و سازنده است و عقل
حسابگر معاش‌اندیش افراطی را نامحرم و مدعی می‌خواند لذا به طناب
عشق چنگ می‌زند تا به معراج زیبایی و حسن حق دست یازد:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
عقل می‌خواست کزان شعله چراغ افروزد
برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد
مدعی خواست که آید به تماشا گه راز
دست غیب آمد و برسینه نامحرم زد
گرچه حافظ در تقابل بین عقل و وجدان وجودش را تسلیم شک
عارفانه می‌یابد اما وقتی راه عقل را پایان یافته می‌بیند در قلمرو عشق
حرکتش را امتداد می‌بخشد.

پس حافظ رند است، رندی که از مسیر عشق و معرفت شهودی به
رازهای درون پرده دسترسی دارد.

راز درون پرده ز رندان مست پرس
کاین حال نیست زاهد عالی مقام را
و نیز مسیر حکمت و استدلال و عقل را در دسترسی به رازهای
حیات مسیری کور و عاطل می‌بیند:

حدیث مطرب و می‌گو و راز دهر کم‌تر جو
که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را
علاوه بر این دو رند که در دیوان حافظ قابل ردیابی است، طبع
اسطوره‌ساز حافظ از رند یک مکتبی ارائه داده است که در آن مکتب رند
مظهر ولی کامل است.

در این مکتب ولی کامل در تقابل با زاهدان ریاکار است؛ زیرا این‌ها
اهل ادعایند نه مرد عمل و اهل بیرونند نه مرد درون، پس مریایانی بیش
نیستند که خوش خط و خال می‌نمایند ولی خوشحال نیستند. این‌ها
ظاهرشان بر باطن سبقت گرفته است و یا بهتر بگوئیم باطن و فطرت
حقیقت‌جوییشان به فراموشی سپرده شده است. این‌ها همان زاهدان
ریاکاری هستند که در اندیشه‌ی این مکتب مورد لعنت و طعن و
نفرینند.

پس رند حافظ اهل حال است نه مرد قال که برای دیگران بگوید و
خویشتن خویش را به فراموشی بسپارد. از خلاف آمد عادت کام
می‌طلبد و از طبع منتقد و اسطوره‌سازش مدد می‌جوید. او کلمه‌ی رند
را بر می‌گزیند که هم باطنی روشن و زیرک دارد و هم لاقید و بی‌توجه

به ظاهر است، برخلاف عادت که رند را بر انسانی لابلای حمل می‌کردند. این بار رند با خلیقات و صفاتی، مقارن و هم‌نشین می‌شود که مقتضی ویژگی‌های یک ولی کامل است.

رند از نظر حافظ علی‌رغم آن‌که کاملاً انسان است اما از مقام و مرتبه‌ی بلندی برخوردار است. او انسانی است دین‌دار، عاشق، بی‌ریا، حقیقت‌جو، بی‌تعصب، اعتدالی، آزاد، امیدوار، اهل مدارا و والامقام.

اگر دین‌دار است دینش از ترس جهنم یا طمع به بهشت نیست. او دین نمی‌ورزد تا منفعت شخصی یا مصلحت گروهی‌اش تأمین شود بلکه تلاش می‌کند تا نور دین را در چراغ‌دان دل‌ها منور سازد و در این راه از نام و نان گذشته است.

از ننگ چه گویی که مرا نام ز ننگ است

و ز نام چه پرسی که مرا ننگ ز نامست

اگر دین‌دار است در عین اعتقاد به روز حشر می‌داند که نه تسبیح شیخ اطمینان بخش است و نه خرّقه‌ی رند شراب خوار دوزخی‌ساز، زیرا شاید آن‌یکی با آلودگی به رنگ و ریا این‌یکی که ملون به صفاست هم‌عنان شوند.

ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود

تسبیح شیخ و خرّقه‌ی رند شراب‌خوار

اگر عاشق است عشق او مفسده‌آور نیست بلکه به رنگ الهی و سابقه‌ی ازلی منقش است و جزء اسرار عالم غیب است و این عشق حتا در جنبه‌ی جسمانی و انسانی خویش از آن‌جا که جهشی از خودپرستی به غیر دوستی در وجود انسانی است، ستودنی است، زیرا به قول مولوی: عاشقی گر زین سر و گر زان سر است

عاقبت ما را بدان سر رهبر است

یا به قول حافظ باید از خود رها شد تا به وسیله‌ی عشق مس وجود خود را به زر بدل کرد:

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی

تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

پس رند، عاشقی‌ست که عشقش به سر غیبی آغشته است:

مرا به رندی و عشق آن فضول عیب کند

که اعتراض بر اسرار علم غیب کند

آری رند حافظ از قید نام و ننگ رسته است اما ریاکاران، زاهدان زهدنمایی هستند که قدرت درک و فهم باطن و درون او را ندارند، چون اهل ظاهرند، از باطن بی‌اطلاعتند پس معذورند:

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست

در حق ما هر چه گوید جای هیچ‌اکراه نیست

زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه شد

دیو بگیرد از آن قوم که قرآن خوانند

رند حافظ اهل حقیقت است و حقیقت را فدای هیچ مصلحتی نمی‌کند و اگر به مصلحت اجتماعی می‌اندیشد در آن به منفعت شخصی نظر ندارد. آزاد است و آزاده، لذا تدبیر و تأمل را کار ملک و مملکت‌داری می‌داند. پس چون در حالات عرفانی خویش در مکاشفه و کشف و شهود شخصی به سر می‌برد، حقایق امور را از راه دل بهتر از عقل معاش‌اندیش می‌بیند:

رند عالم‌سوز را با مصلحت بینی چه کار

کار ملکست آنکه تدبیر و تأمل بایش

او در حقیقت بینی و حقیقت‌دوستی تا آن‌جا پیش می‌رود که آن‌را حتا اگر از دشمن بشنود، قبول می‌کند و مطیع می‌شود؛ زیرا با دشمن به خاطر غرور و تکبر شخصی سر دشمنی ندارد، بلکه به خاطر عدم توجه و اعتراف دشمن به حقایق از او فاصله می‌گیرد و قطع رابطه می‌کند ولی وقتی دشمن در اقرار به حقایق با او همراه شد با او به مدارا می‌نشیند:

حافظ ار خصم خطا گفت، نگیریم بر او

و به حق گفت، جدل با سخن حق نکنیم

رند حافظ اهل سخت‌گیری و غرور و تعصب نیست، زیرا می‌داند که سخت‌گیری از خامی و ناپختگی و کم‌اطلاعی است؛ چون انسان آگاه، حقیقت‌بین است و مسائل را از زوایای متعدد می‌بیند ولی انسان متعصب همیشه یک‌سونگر است، چون یک‌سونگر است بر عقیده و اندیشه‌ی خویش بدون توجه به ابعاد دیگر قضیه، تعصب می‌ورزد و چون حقیقت را با خود می‌سنجد نه خود را با حقیقت لذا آن‌چه از عقل خود تراوش کند را عین درستی و حق و آن‌چه از خرد دیگری صادر شود را در تقابل با حق می‌بیند.

زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه

رند از ره نیاز به دارالسلام رفت

یا مولوی می‌فرماید:

سخت‌گیری و تعصب خامی‌ست

تا جنینی کار خون آشامی‌ست

یعنی انسان ناپخته و سرد و گرم روزگار نچشیده داخل جنین به جای آب صاف مروق خون می‌آشامد، لذا از کوزه همان تراود که در اوست.

رند حافظ انسانی است اعتدالی مذهب، زیرا نه در دام تقدس‌نمایی می‌افتد تا از بهره‌های این دنیا بی‌نصیب باشد و نه در بند تمایلات پست حیوانی گرفتار می‌شود تا به کلی به دام تقدس زدایی گرفتار آید و بنده‌ی نفس اماره گردد، بلکه حالتی میانه دارد، حالتی بین فرشتگی و شیطانگی، حالتی میان مطمئنی و امارگی؛ بدین جهت تلاش و تکاپو و تقلا‌ی انسان برای رستن از شیطنت و امارگی نفس تا رسیدن به فرشته‌ خصالی، خود ارزشی مورد ستایش حافظ است.

دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای

فرشته‌ات به دو دست دعا نگه دارد

و این میانه‌رو بودن یک فضیلت است و چون این دقیقه‌های حفظ تعادل را در شخصیت رند سراغ دارد، لذا کسب مقام رندی را از فضایل می‌شمارد.

تحصیل عشق و رندی آسان نمود اول

و آخر بسوخت جانم در کسب این فضایل

نتیجه آن‌که رند حافظ انسانی‌ست دارای باطنی روشن و کیمیاگر و والامقام اما بی‌توجه به قیود دست و پا گیر ظاهری. ■

پی‌نوشت‌ها

۱- برهان قاطع، ج ۲، محمد حسین ابن خلف تبریزی، به اهتمام دکتر محمد معین، ص ۹۶۳. ۲- لغت‌نامه‌ی دهخدا، علی‌اکبر دهخدا. ۳- فرهنگ معین، دکتر محمد معین. ۴- از کوچه‌ی رندان، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم، ۱۳۷۱. ۵- همان منبع، ص ۱۲۷.